

# یتیم

زن بیچاره مشک آب را به دوش کشیده بود و نفس نفس زنان به سوی خانه اش می رفت. مردی ناشناس به او برخورد و مشک را از او گرفت و خودش به دوش کشید. کودکان خردسال زن چشم به در دوخته منتظر آمدن مادر بودند. در خانه باز شد. کودکان معصوم دیدند مرد ناشناسی همراه مادرشان به خانه آمد و مشک آب را به عوض مادرشان به دوش گرفته است. مرد ناشناس مشک را به زمین گذاشت و از زن پرسید: «خوب، معلوم است که مردی نداری که خودت آبکشی می کنی، چطور شده که بی کس مانده ای؟»

- شوهرم سرباز بود. علی بن ابی طالب او را به یکی از مرزها فرستاد و در آنجا کشته شد. اکنون منم و چند طفل خردسال

مرد ناشناس بیش از این حرفی نزد، سر را به زیر انداخت و خداحافظی کرد و رفت، ولی در آن روز آنی از فکر آن زن و بچه هایش بیرون نمی رفت. شب را نتوانست راحت بخوابد. صبح زود زنبیلی برداشت و مقداری آذوقه از گوشت و آرد و خرما در آن ریخت و یکسره به طرف خانه ی دیروزی رفت و در زد - کیستی؟

- همان بنده ی خدای دیروزی هستم که مشک آب را آوردم، حالا مقداری غذا برای بچه ها آورده ام.

- خدا از تو راضی شود و بین ما و علی بن ابی طالب هم خدا خودش حکم کند در باز گشت و مرد ناشناس داخل خانه شد. بعد گفت: «دلَم می خواهد ثوابی کرده باشم. اگر اجازه بدهی، خمیر کردن و پختن نان یا نگهداری اطفال را من به عهده بگیرم»

- بسیار خوب، ولی من بهتر می توانم خمیر کنم و نان بپزم. تو بچه ها را نگاه دار تا من از پختن نان فارغ شوم

زن رفت دنبال خمیر کردن. مرد ناشناس فوراً مقداری گوشت که خود آورده بود کباب کرد و با خرما با دست خود به بچه ها خورانید. به دهان هر کدام که لقمه ای می گذاشت می گفت: «فرزندم! علی بن ابی طالب را حلال کن اگر در کار شما کوتاهی کرده است»  
خمیر آماده شد. زن صدا زد: «بنده ی خدا همان تنور را آتش کن»

مرد ناشناس رفت و تنور را آتش کرد. شعله های آتش زبانه کشید. چهره ی خویش را نزدیک آتش آورد و با خود می گفت: «حرارت آتش را بچش، این است کیفی آن کس که در کار یتیمان و بیوه زنان کوتاهی می کند»

در همین حال بود که زنی از همسایگان به آن خانه سر کشید و مرد ناشناس را شناخت. به زن صاحبخانه گفت: «وای به حالت! این مرد را که کمک گرفته ای نمی شناسی؟! این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است»

زن بیچاره جلو آمد و گفت: «ای هزار خجالت و شرمساری از برای من! من از تو معذرت می خواهم»  
- نه، من از تو معذرت می خواهم که در کار تو کوتاهی کردم